Sunilraina10@gmail.com

[illegible]

[illegible]

الک یک نفر بود دالو در دل این مواد دختر من شتوی ای انگوتی ای دو تیا

بنگلی افتاد [illegible]

[illegible]

چونکه خوشنود این [illegible] کردن جا [illegible]

نبی [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

11 July 2019
15:52

عرض کرده در حضور بهگوتی آن نیک خو   درشنت کردم ازین بهتر چه جویم آرزو
لیک یک مقصود دارد در دل این بینواه   دختر من شیوی ای بهگوتی ای پشت پناه
بهگوتی اقبال اینچنین نمود و سنار خفیه   بعد ازان آن مقبل آمد خانه این گفت خفی
با کسی از اهل خانه این سخن افشا نکرد   قدرت مایا نگر زان شب چگونه کار کرد
حامله شد بانوی آن مقبل و فرخنده خو   بعد عرصه مقرره دختر تولد شد ازو
از ظهور دخترش در خانه آن تازه رو   دولت و اقبال آمد در کنارش روبرو
نام آن دختر که روپی کرده شد از حسن درای   خوش دل و خندان پدر مادر ز دیدی آن همای
دیده مرساکن شد آن فرخنده بخت خوش سیر   وان همان جای که جای صاحب این مشتهر
چونکه از تعداد عمرش هشت ساله در گذشت   انتظام کتخدائی حسب آیین در گذشت
بود از پنڈتان یکی خانه که سپرو عرفه وان   محله دیده مرگه آنهم ساکن و مسکون بدان
کار طوی و کار شادی شد ظهور اندر جهان   گنج قارون را چه باشد بذل شد افزون ازان
چون جنگ در کارستیا در سوم و ر ازدحام   کل عالم جمع گشته شاه از تا خاص و عوام
بود دیباه جشن انجا شد منور بیضیا   از نثار لعل گوهر آن محرکسی بیضیا
داد اسباب زر و زیور نگنجد در شمار   همره دختر دیگر اشیای در به رشهوار
زاید از اسباب وان اسبان گاوان شیر دار   کشتی و جنبان عالیشان و باغ و سالدار
در خسر خانه برفت آن با همه عز و وقار   روزگاری خرم شد مین گردش لیل و نهار

روزی

2

روزی آن دلوی بمادر داد اطلاع شادیم   دیگچه یک از پلاو و پخته مرسل باید م
روزی مادر دیگچه یک پخته کرده از پلاو   کرد مرسل پیش دختر دیگچه پخته پلاو
چون بدید آن دیگچه خوشنود شد امنش لیس قهر کرد   خلق بسیار دیگچه یک چون توان تقسیم کرد
چونکه دلوی قهر شد امن بدید آهسته گفت   این رومال من بر آن نه خرج کن اندر نهفت
هر قدر خواهی که در خرج آوری ای خوش سیر   میشود افزون و وافر همین دست زرگر
این سخن موثر بخو شد امن شد و زان گونه کرد   بعد آن تقسیم کرده خرج و بذل از بس که کرد
ابتدای هشت پنج از روز تا ده بجی زلیل   داد در تقسیم هر خاص و عوام ابن السبیل
چون بجا آمد تقسیم آن رومال از دیگچه   حالی برداشت خالی شد طعام از دیگچه
چون که خوشنود امن بدید این تعجبات کرد خیال   کیلینه من سحر ساز است سحر کرده در رومال
ورنه کی فهمیده یا دیده است از پرچه رومال   پیده گردد اینقدر در خرج گشته تا اجال
پس بدست خویشتن آن دیگچه برداشت کرد   کرد دریا برد بود از سوز لیش رخسار زرد
دمیده صبح که باله پنڈت فرخند   بمشرب رفت بود و باشاد خور سند
کسی را که اخترش باشد به یاور   سراپا میشود او غرق در زر
برای غسل و سندها شد چنین دید   روان در آب دیگی پیش برسید
شناسا کرد دیگی خویشتن را   به دولت خانه مرسل کرد زانجا